



مهدی سقطچی

نامجو، یاغی یا محافظه کار؟

زدنش نیز مشهور شود، اما باید توجه کرد که اظهار نظرهای او از صفای باطنش نشات می‌گرفت و برای افزودن به شهرت. اما دسته‌ای دیگر از اظهار نظرهای نامجو به وزارت ارشاد مربوط می‌شود که قبلاً سابقه نداشته است. سخنانی از جنس دیگر، که اگر سخنان قبلی از سر احترام بود و حکایت از پختگی بیشتر داشت، این سخنان بوی احتیاط می‌دهد.

نامجو در مصاحبه‌اش با «شهروند امروز» می‌گوید: در این مدت چه در اروپا چه در ایران سعی کردم حرفی نزنم که برایم مشکل ساز شود و حتی می‌گویند: با خودم همواره گفته‌ام که ببین تو چه مشکلی داری که آثار تو در ایران اجازه نشر پیدا نمی‌کند.

چرا کسی که عقاید نوکانتی، یا «سه‌راه آذری» را می‌سازد و می‌خواند، چنین سخن می‌گوید؟

نامجو می‌خواهد در فضای رسمی موسیقی در داخل مرزهای ایران حضور داشته باشد. در ایران کنسرت داشته باشد و آلبوم‌هایش به صورت رسمی در داخل کشور منتشر شود. برای هنرمند انتشار رسمی و قانونی اثرش مانند شناسنامه داشتن است و ارزش بسیار دارد.

از طرفی دیگر نامجو مثل بسیاری از هنرمندان به دنبال گذران زندگی آن هم در سطحی شایسته و بالاتر از متوسط است؛ زیرا خواننده‌ای که خودش بارها گفته نه می‌خواهد و نه می‌تواند برای مدت طولانی در خارج از کشور زندگی کند، کسب درآمد در ایران تنها از کانال رسمی ممکن است.

این گونه می‌شود که نامجو در سخنانش از وزارت ارشاد انتقاد صریحی نمی‌کند و از حوزه هنری دفاع می‌کند (که بسیار به جاست) تا بتواند برای آثار بعدی خود مجوز نشر بگیرد.

اما دو نکته در میان این اظهار نظرها و سخن‌ها چه از طرف دوستداران و دوستان نامجو و چه از طرف خود نامجو

جوان یک لاقبا که تا دیروز دانشجوی اخراجی موسیقی بوده این چنین نظرش را بی‌پروا در مورد شیوه‌ی معمول فعالیت موسیقی سنتی ابراز می‌کند، برآشفتمند.

نامجو در تمام مصاحبه‌هایش به راحتی بزرگان موسیقی سنتی ایران را به این دلیل که فقط به دنباله روی گذشتگان اکتفا می‌کنند، به باد انتقاد گرفت.

نامجو در مستند «آرامش با دیازپام ۱۰» می‌گوید: فوق فوقش کاری که می‌کنند تصویرسازی برای شعر است. سپس آن اظهار نظر معروفش در مورد آلبوم در گلستانه هوشنگ کامکار و شهرام ناظری که بزرگترین کار کامکار در این آلبوم را کنار هم گذاشتن یک ارکستر بزرگ در کنار صدای ناظری برای تصویرسازی برای شعر سپهری می‌داند.

او از این دست انتقادهای زیاد داشته و نمونه‌های گفته شده مثنوی از خروار است. اما مدتی است دیگر از آن نامجو خبری نیست و حرف‌هایی که می‌زند دیگر شباهتی به سخنان قبلی‌اش ندارد.

به نظر می‌رسد نامجو پس از انتشار آلبوم «ترنج» و ورود به فضای رسمی موسیقی ایران فهمیده (یا فهمانده شده) که لازم نیست برای اثبات بلندی ساختمان خود، خانه‌ی همسایه را ویران کنی و سعی در جبران مافات دارد که مایه‌ی خوشحالی است. هر چه باشد اساتید موسیقی مانند ناظری یا شجریان عمری برای موسیقی کشور زحمت کشیده‌اند و با نوآوری‌های خود فصلی جدید در موسیقی سنتی ایران گشوده‌اند. هر چند شیوه‌ی جدیدشان چندان ملموس و محسوس نباشد که هست.

همین که نامجو فهمیده باید حرمت موی سپید شده در موسیقی را رعایت کرد و تنها با بهتر کار کردن در موسیقی خود، خود را به دیگران ثابت کرده، جای شکر دارد. گرچه موسیقی نامجو به اندازه‌ی کافی متفاوت است که بدون حرف

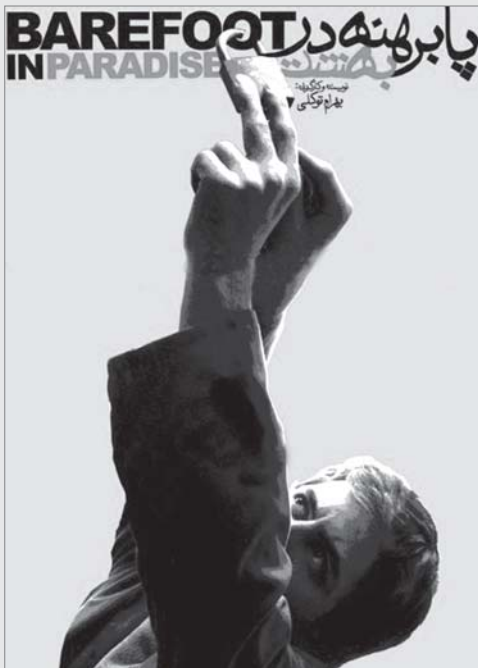
نمی‌دانم چقدر دوستدار موسیقی نامجو هستید، اما اگر این علاقه به حدی باشد که گاهی دنبال نام او در صفحات کاغذی مطبوعات یا صفحات مجازی وب بگردید، حتما مصاحبه‌های جدید او و اعتراض‌هایی که اکنون حتی از سوی دوستان روزنامه‌نگارش نیز به او وارد می‌شود و او را به محافظه‌کاری متهم می‌کنند، خواننده‌اید. آغاز این اعتراض‌ها پس از موضع‌گیری‌های نامجو در مورد کلیپ «زلف» با بازی زهرامیرابریمی^۱ بود، هنگامی که نامجو نسبت به چگونگی ساخت این کلیپ اظهار بی‌اطلاعی کرد و پس از مصاحبه‌اش با «شهروند امروز» (که در سایت شخصی نامجو به عنوان بهترین منبع برای آگاهی از عقاید او معرفی شده است) این اعتراض‌ها به اوج خود رسید و دیگر بسیاری از دوستان و دوستداران آقای خواننده به این نتیجه رسیدند که «تمام ایده‌ها و آرزوهای یاد رفت» و خواننده و آهنگساز انقلابی ما سازشکار و محافظه‌کار شده و مانند هنرمندان نزدیک به قدرت، خود را به جریان جاری سپرده است. اما آیا نامجو واقعا محافظه‌کار شده است؟

در مورد بزرگان موسیقی (که اظهار نظر در مورد ناظری جزئی از آنهاست) نامجو از همان ابتدا با مخالفت اساتید در دانشگاه تهران که در نهایت منجر به اخراجش شد روبه‌رو شد، او با اعلام صادقانه و بی‌پروایی در گفتن عقایدش در مورد شیوه‌ی فعالیت اساتید موسیقی سنتی نگاه‌ها را به خود جلب کرد. از طرفی این موضع‌گیری‌ها برای جوانان علاقه‌مند به موسیقی متفاوت نامجو بسیار شیرین و جذاب بود و آنها را مصداق بارز صفای باطن او می‌دانستند و بسیار خوشحال بودند که آوانگار دیسم موسیقی در عقاید و نظراتش نیز وجود دارد.

از طرف دیگر، این اظهار نظرها بر موسیقی سنتی گران آمد و طرفداران و کارشناسان موسیقی سنتی از اینکه یک

پابرهنه در بهشت

سیده غزال طاری



ندا آمد که موسی این منم پروردگارت و اینک تو در محضر منی، و وادی طور به همین جهت تقدیس یافته پس شرط ادب به جای آور و کفشت را بکن... و یحیی، روحانی جوانی که از دنیای بیرون دلخسته شده در یک شب تاریک و سرد بارانی پا در آسایشگاه روانی دور افتاده‌ای می‌گذارد و نمی‌داند چه رسالت سختی در انتظار اوست. نجات‌بندگان یا رهایی روح خویش از اسارت دنیای بیرون... در آغاز فیلم می‌بیند همه اینها که می‌بینی همان کلبوس یحیی است که با شروع فیلم در نریشن از آن حرف می‌زد. اما که نه. اینها را! همه را! ببین و ایمان بیاور. یحیی به مثال موسی پیامبر که در شبی تاریک و سرد به سوی آتشی فراخوانده شد و ندا آمد که منم پروردگارت تو. هر چیز جز مرا دور کن از خود که اکنون در وادی مقدس قدم نهاده‌ای. (طه ۱۲) آرام و صبور در آسایشگاه رسالت خویش را آغاز کرد. آدم‌های دور و بر یحیی بیماران روانی، چند پرستار و یک پیرزن است که زمین‌ها را تمیز می‌کند و برای غذا دادن به بیماران از هیچ نمی‌ترسد. و یک آقای دکتری که خود نیازمند بخشش است. دکتر و سرپرست آسایشگاه معتقد است "اینا همشون گنهکارن، دارن تقاص

گناهشونو پس میدن... آدمای گناهکاری که فکر می‌کنن خدا فراموششون نکرده... حضرت پیامبر در حدیثی می‌فرماید: "بیماری مومن کفاره گناهان اوست" و این همان است که بر بیماران آسایشگاه می‌گذرد. نگاه تو کلی به گناه یک نگاه ساده نیست. یک نگاه پیش پا افتاده الکی گناه و بخشش از منظر هر یک از شخصیت‌های این فیلم بسیار دقیق اتفاق افتاده است. در دختر جوان بیمار: "من فکر می‌کنم خدا همه رو می‌بخشه. همین جور الکی" و دکتر آسایشگاه که برخلاف عقیده دیگر روانپزشکان بخشی در انتهای راهروی آسایشگاه احداث کرده به نام بخش دایمی که بیماران با احوال ناخوش‌تر از امید به بهبودی را به آن جا منتقل می‌کند تا بعد از چندی بمیرند و بلکه هم بخشوده شوند. و بیماران روانی که هر یک خدا را از دیگری ساده‌تر و مهربان‌تر می‌بینند. شاهو ندیمی (افشین هاشمی) از خودش دعا اختراع می‌کند و به یحیی بالحنی کودکان می‌گوید: "خدا یا! به بندگانم بفرما تا زگی‌ها چه دسته گلی به آب دادی تا بنده‌های خدا بدون چاه خاکی به سرشون بریزن!" شخصیت‌ها در این فیلم از تمنع قابل ملاحظه‌ای برخوردارند؛ در یک محیط بسته‌ی بیمارگونه آدم‌ها هر کدام برای خود دنیایی دارند. یکی اگر چند روز حرف نزنند یعنی دارد به این فکر می‌کند که خودش را چگونه بسوزاند. دیگری به همسرش و فرزندش و سرباز وظیفه که هر کاری انجام دهد به سه چیز ربط دارد: دختر، سیگار و فوتبال. فضا و اتمسفر حاکم بر داستان فیلم بسیار شبیه فیلم "زیر نور ماه" ساخته میرکریمی است با وجود شباهت‌های فراوان چیزی که این اثر را از هر فیلم معناگرای ایرانی دیگر جدا کرده، صداقت در روایت‌های روزمره و دوری از شعارهای تکراری برای بخشیده شدن است. برای رفتن به بهشت تنها باید ایمان به رحمانیت پروردگار داشت و بس. دین و روحانیت در این فیلم از حالت تعصبی و خشک رایج در سینمای ایران کاملاً جدا شده است. یحیی پا به پای پیرزن زمین‌ها را می‌شوید. به بیماران غذا می‌دهد و جالب اینجاست که صدایش را روی یک ضبط صوت کوچک برای خدا ضبط می‌کند. و این یعنی ارتباط خاص و غیر کلیشه‌ای با پروردگار. یحیی با خداوند زندگی می‌کند، حرف می‌زند گاهی حتی گلایه می‌کند. سلوکی که یحیی پیش گرفته است سلوک همراه با خدمت است. بی‌مزد و منت. او آمده بود برای بیماران دعا بخواند و مثلاً آنها را به راه راست هدایت کند که خود در مسیر پاکسازی روح خود قرار می‌گیرد و تنهایی و صبوری و خدمت او را به سوی بهشت هدایت می‌کند. شاید نام یحیی اشاره به "یحیی تممیدهنده" دارد. یحیی پیامبر که خود تنها یک وسیله بود برای بندگان خدا تا مسیح بیاید. در آسایشگاه وسایل شخصی هر بیماری که به بخش دایمی منتقل می‌شود بین دیگران تقسیم می‌کنند و هر بار که شاهو کفش جدیدی به پا دارد یعنی کسی قرار است بمیرد. بیماران به بخش دایمی می‌گویند "بهشت" و هر که به بهشت می‌رود می‌بایست پابرهنه برود. یحیی تمام راهروی بخش دایمی را با مواد ضد عفونی کننده می‌شوید تا برسد زمان آن که با پاهای برهنه به انتهای راهرو پیش رود. در بهشت می‌بایست برهنه باباشی "یحیی" و صدای یحیی در فصل پایانی فیلم که می‌گوید: "و از آن روز به بعد زندگی من به عنوان یک روحانی شروع شد"

قابل ذکر است.

نخستین موضوع، افراط نامجو است. او همیشه در مصاحبه‌ها و اظهار نظرهایش در حال افتادن از یک طرف بام است. چه آن هنگام که نامظری و کامکار را به باد انتقاد می‌گرفت و چه اکنون که حرف‌های کلیشه‌ای مثل "من کوچک‌تر از آنم که نظری در مورد اساتید داشته باشم" و "من از آقای نامظری معذرت خواستم و حتی آهنگی ساخته و به ایشان تقدیم کردم". می‌زند. نامجو همیشه یک جوری تند می‌رود.

همین می‌شود که در روزهایی که نامجو در مورد همه کس و همه چیز نظراتش را با صداقت می‌گفت برای دوستدارانش بت شده بود و امروز که این چنین در حال ساختن پل‌های خراب شده‌ی پشت سرش است، حتی از طرف نزدیک‌ترین دوستان مطبوعاتی‌اش به محافظه‌کاری متهم می‌شود.

نکته‌ی دیگر متوجه مخاطبان، دوستداران و دوستان نامجو است. در واقع آیا بهتر نیست حرف‌ها و مصاحبه‌های نامجو در مورد همه چیز را از موسیقی‌اش جدا کنیم؟ قبول می‌کنم که نامجو در مصاحبه‌هایش (بیشتر در مواجهه با وزارت



ارشاد) احتیاط بیشتری پیشه کرده، اما همین نامجو در آثار جدیدش آونگارتر است، مرزهای جدیدی را تجربه می‌کند و همان دانشجوی اخراجی موسیقی دانشگاه تهران است.

به شخصه خواننده‌ای را دوست دارم که در مورد هیچ کس و هیچ چیزی نظری ندهد و مصاحبه‌ای نکند (آن طور که نامجو این کار را می‌کرد) اما در موسیقی‌اش کلیشه‌های موسیقیایی گذشته را خراب کند و سخنانش را با جسارت بیشتری بگوید، نکته‌ای که هم دوستان سابق و دشمنان حال نامجو و هم خودش در نظر ندارند.

دوستان من مصاحبه‌ها را فراموش کنید، سی‌دی مجوز گرفته‌ی نامجو را در سی‌دی پلیر بگذارید و حرف‌هایش را از لابه‌لای موسیقی‌اش بیرون بکشید.